

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۱۹)

توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی پیاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سپاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن مقطع و سال های بعد به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق_ که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود_ از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: شما از تشکیل گروه های هوادار چریکهای فدائی خلق در مناطق مختلف گفتید که بر تعداد آنها افزوده می شد و به تدریج با تشکیلات تماس گرفته و در ارتباط قرار می گرفتند. می توانید کمی در مورد محدودیت ها و مشکلات این شیوه کار و مثلا چگونگی پیشبرد خطوط سیاسی-ایدئولوژیک خود در درون این محافل و گروه ها در حالی که تنها با مسئولین آنها در ارتباط بودید صحبت کنید؟

رفیق سنجری: همانطور که گفتید این نوع تماسها یعنی ارتباط یک سازمان با هوادارانش به صورت شکل یافته در یک گروه و در واقع در ارتباط قرار گرفتن با مسئول آن گروه، می توانست در روند خود مشکلات و محدودیت هائی را سبب شود. ما بر این واقعیت ناآگاه نبودیم. اما در آن زمان به دلیل کمبودهایمان قادر نبودیم در همه مناطق تک تک نیروهای هوادار را در ارتباط تنگاتنگ با تشکیلات سازمان بدهیم و در نتیجه در مواردی به اجبار این روش کار را می پذیرفتیم که البته تا حدی پاسخگو بود. ما با آگاهی بر نواقص این شکل کار یعنی ارتباط با صرفا مسئولین گروه های هوادار، سخت تلاش می کردیم که با گسترش کار ایدئولوژیک و ارتباط مستقیم با اعضای این گروه ها و حتی برگزاری جلسات با تعداد بیشتری از آنها تا حدی بر کمبودها و تناقضات این شیوه کار فائق بیائیم و رابطه رفقای هوادار را با تشکیلات مستحکم سازیم. این ها تلاش های به جائی بودند. اما نواقص و ایراد اصلی را حل نمی کرد.

پرسش: در رابطه با سازماندهی رفقای هوادار شما از سازماندهی دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق در سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن گفتید. اما می دانیم که دیکتاتوری حاکم در سال ۵۹ یورش ددمنشانه ای به دانشگاه ها سازمان داد که با وقاحت همیشگی اش نام این تعرض سرکوبگرانه را "انقلاب فرهنگی" گذاشتند. این امر چه نتایجی در فعالیت های دانشجویی تشکیلات شما داشت؟

پاسخ: می دانید که با به اصطلاح انقلاب فرهنگی، دانشگاه ها برای حدود دو تا سه سال کاملا بسته شدند. اگر اشتباه نکنم از خرداد ۱۳۵۹ تا سال تحصیلی ۱۳۶۱ همه دانشگاه های کشور تعطیل شدند. طبیعی است که این امر اخلاص بزرگی در فعالیت های دانشجویی را سبب شود. به واقع حمله به دانشگاهها تحت نام انقلاب فرهنگی یکی از اقدامات جنایتکارانه جمهوری اسلامی بود. دست اندرکاران این رژیم که در تلاش بودند زیر علم مبارزه با غرب و شرق، سلطه ددمنشانه رژیم خود را مستحکم کنند عملا می دیدند که بعد از قیام بهمن با باز شدن دانشگاه ها، این مراکز بار دیگر به کانون های مهم افشاگری و تجمع و اعتراض علیه رژیم جدید بدل شده اند.

واقعیت این است که دانشگاه چه در زمان شاه و چه در همین حدود یک سالی که جمهوری اسلامی از سوی امپریالیست ها به قدرت رسانده شده بود، سمبلی از جوشش انقلابی خلق بود و در نتیجه سرکوب دانشگاه برای اهداف جمهوری اسلامی که سرکوب مبارزات همه طبقات و اقشار ستمدیده را در دستور کار خود داشت امری الزامی بود. مردم یک پارچه دانشگاه را "سنگر آزادی" می دانستند. از این رو سرکوبگران جمهوری اسلامی برای سر بردن آزادی لازم می دیدند که دانشگاه ها را از حضور نیروهای انقلابی خالی کنند. در مدت کوتاهی که جمهوری اسلامی به قدرت رسیده بود شاهد بودیم که دانشگاه به محلی جهت بحث و گفتگوی مردم درباره مسائل مبارزاتی و ارتقاء آگاهی توده ها و تامین نیرو و امکانات توسط سازمان های مبارز تبدیل شده بود.

از سوی دیگر دانشگاه‌ها یکی از پایگاه‌های مهم سازمان‌های سیاسی در سطح جامعه بودند. دو جریان سیاسی-متشکل اصلی آن زمان یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق دانشجویان هوادار بسیاری داشتند و نیروهای اصلی فعال در دانشگاه‌ها را تشکیل می‌دادند. البته، این بدان معنا نیست که بقیه جریان‌های سیاسی در دانشگاه‌ها حضوری نداشتند بلکه نیروی اصلی متعلق به این دو جریان بود. تقریباً هیچ دانشگاه یا دانشکده‌ای در سراسر ایران نبود که دانشجویانش بین این دو سازمان تقسیم نشده باشند. دانشجویان هوادار سازمان چریک‌های فدائی خلق که اپورتونیزم بر آن غالب بود در "سازمان دانشجویان پیشگام" متشکل شده بودند و "انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی" هم دانشجویان هوادار سازمان مجاهدین را در بر می‌گرفت، سازمانی که سیاست سازشکاری با جمهوری اسلامی را پیشه خود ساخته بود. به خصوص سازمان مجاهدین با پشتیبانی از ریاست جمهوری بنی صدر در تلاش بود تا هر چه بیشتر به رئیس‌جمهور و در واقع به خود رژیم جمهوری اسلامی نزدیک شود و از این رو در آن زمان به روشنی از سیاست مماشات با رژیم پیروی می‌کرد.

همانطور که گفتم دیگر نیروهای سیاسی در آن زمان دانشجویان هوادار خود را داشتند. مثلاً جدا از دانشجویان ۱۹ بهمن که از چریک‌های فدائی خلق پشتیبانی می‌کردند، تشکل "دانشجویان مبارز" نیز وجود داشت که از دانشجویان هوادار سازمان‌های خط سه و به خصوص سازمان پیکار تشکیل شده بود. اساساً چه در زمان شاه و چه در آغاز سلطه دار و دسته خمینی، دانشجویان نیروی بزرگی را در جنبش شکل می‌دادند و نقش بزرگی در مبارزه برای آزادی داشتند. در سال ۱۳۵۸ چیزی حدود ۱۸۰ هزار دانشجو در مراکز دانشگاهی تحصیل می‌کردند. این نیروی کمی نبود و تحولات درون جامعه نمی‌توانست روی آنها بی‌تاثیر باشد و از طرف دیگر این نیروی قابل توجه در دانشگاه‌ها نسبت به تاریخ مبارزاتی جنبش خود و مسائل سیاسی و آنچه در جامعه می‌گذشت حساس بود و سازمان‌های سیاسی هم از آنها پارگیری می‌کردند. لذا این وضع با توجه به ماهیت ضد خلق و آزادی کیش دار و دسته خمینی نمی‌توانست با مخالفت آنها مواجه نشود. در دانشگاه‌ها، انجمن‌های اسلامی هوادار رژیم هم حضور داشتند ولی نیروی آنها نسبت به دانشجویان طرفدار مجاهدین و سازمان چریک‌های فدائی خلق کمتر بود. با این که یک قدرت دولتی پشت این انجمن‌ها بود ولی در خیلی از دانشگاه‌ها به لحاظ نیرو حداکثر بعد از "پیشگام" سازمان چریک‌های فدائی خلق و "انجمن دانشجویان مسلمان" مجاهدین قرار داشتند. توده دانشجو و روشنفکر هیچ اعتمادی به این تشکل رژیم ساخته که نقش ارگان سرکوب حکومت را بازی می‌کرد نداشتند، روشن است که این وضع از سوی سردمداران جمهوری اسلامی غیر قابل تحمل بود. رژیم تازه استقرار یافته سیاست‌های ضد انقلابی اش را گام به گام پیش می‌برد. به دنبال به راه انداختن مضحکه تسخیر سفارت آمریکا وقتی با حمایت و پشتیبانی نیروهای سیاسی سازشکار و مماشات طلب مواجه گردید، موفق شد تا حدی پایه‌های سلطه خود را محکم کند و جانی تازه بگیرد. پس از برگزاری انتخابات قانون اساسی، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی که در این موارد نیز موفقیت خود را به طور عمده مدیون حمایت و پشتیبانی نیروهای سیاسی سازشکاری بود که به نوبه خود به فریب توده‌ها مشغول بودند، حال خود را آماده می‌کرد که دانشگاه‌ها را نیز تسخیر کند تا مرکز فعالیت و نیروگیری سازمان‌های مخالف خود (اپوزیسیون) را ببندد. از همان عید سال ۵۹ خمینی شروع به بدگوئی از دانشگاه‌ها کرده بود. این در حالی بود که در کردستان هم هر روز دسیسه جدیدی می‌چید و معلوم بود که علیرغم توافقاتی که با "هیئت نمایندگی خلق کرد" به عمل آورده بود، دوباره قصد تعرض نظامی به خلق کرد را دارد. خمینی در پیام نوروزی اش بروشنی نشان داد که پس از همه بدگوئی‌هایش نسبت به دانشگاه، گام بعدی رژیم اش یورش به دانشگاه‌ها و تسخیر آنهاست. او در این پیام از ضرورت "عدم وابستگی دانشگاه‌ها به احزاب، کمونیسم و مارکسیسم" سخن گفت و با تشبیه دانشگاه‌ها به "اتاق جنگ" که دروغ بی‌شرمانه‌ای بیش نبود خواهان "انقلاب اساسی در دانشگاه‌های سراسر کشور" جهت تبدیل مراکز دانشگاهی به "محیطی سالم" برای تدوین "علوم عالی اسلامی" شد.

پرسش: شما از سیاست گام به گام رژیم جدید صحبت کردید. ربط این سیاست از نظر شما به آزادی کشتی‌های جمهوری اسلامی چه بود؟

پاسخ: علیرغم وعده‌هایی که به خصوص شخص خمینی داده بود دار و دسته خمینی برای دادن آزادی و دموکراسی سر کار نیامده بودند. آنها آمده بودند تا انقلاب را تحت نام انقلاب سرکوب کنند. آمده بودند تا همه دستاوردهای قیام بهمن که نقطه اوج انقلاب مردم بود را به نفع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران حاکم باز پس بگیرند. تمام فعالیت‌های جمهوری اسلامی از همان آغاز درست در همین راستا قرار داشت. اتفاقاً درک همین نکته در سال ۵۸ برای شناخت سیر محتمل رویدادها در آن زمان ضروری بود.

شرایط "شبه دموکراسی" یا بهتر است بگویم هرج و مرج آن زمان نه ناشی از روحیات دموکراتیک خمینی و "اذنابش" بلکه نتیجه انقلابی بود که گر چه نتوانسته بود سیستم داری وابسته و سلطه دیکتاتوری ناشی از آن سیستم را نابود کند اما به آن، ضربات جانکاهی زده بود. به همین دلیل هم هست که در تمام سال ۱۳۵۸ آنها در حال تدارک برای یورش سراسری خود به کارگران و ستمدیدگان و سازمان‌های سیاسی بودند. در سال ۱۳۵۹ نیز "انقلاب فرهنگی" شان یکی از همین گام‌ها بود. به طور کلی تأکید کنم که آن اندک آزادی‌هایی که در آن دوران دیده می‌شد به هیچوجه حاصل سیاست رسمی دار و دسته خمینی نبود بلکه نتیجه ضعف قدرت مرکزی بود که هنوز نتوانسته بود دست‌آوردهای انقلاب توده‌ها را تماماً از آنها پس بگیرد. قدرت مرکزی موجود که خمینی در رأس آن قرار داشت در این مدت در هر جا که نتوانسته بود به سرکوب مبارزات کارگران و ستمدیدگان جامعه پرداخته بود ولی هنوز موفق به سرکوب سراسری و کشتار خونین عزیزان مردم در سطح

گسترده فلات ایران نشده بود. اما، پس از سر و سامان دادن نسبی به رژیم خود، آنها در ابعادی باور نکردنی به سرکوب و کشتار مردم پرداخته و کودک و جوان و پیر و حتی زن حامله را هم از تیغ کینه خود نسبت به مردم ایران گذراندند؛ و "گورستانی چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است". (شاملو)

پرسش: داشتید از تهاجم جمهوری اسلامی به دانشگاه ها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" می گفتید. برنامه رژیم چگونه پیش رفت؟

پاسخ: طبق روال آن روزها، هر کجا که دسیسه ای در کار بود حتما هاشمی رفسنجانی در آنجا حضور داشت. در آن سالها این مزدور در همه توطئه ها حضور مستقیم داشت. در این مورد هم کار با سخنرانی وی در دانشگاه تبریز شروع شد. این سخنرانی در ۲۶ فروردین ۱۳۵۹، در دانشگاه تبریز صورت گرفت. در این سخنرانی نظرات ارتجاعی رفسنجانی آنچنان با مخالفت دانشجویان مواجه شد که وی مجبور شد با اعتراض جلسه را ترک کند. در پی آن، دانشجویان انجمن اسلامی هوادار رژیم، این امر را بهانه قرار داده و به اشغال ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز مبادرت کردند. دانشجویان هوادار جمهوری اسلامی اعلام کردند که تا زمانی که دانشجویان و استادان مخالف "انقلاب" (این نام در نزد مزدوران و سرسپردگان جمهوری اسلامی، نام مستعار رژیم ضد انقلابی حاکم بود) از دانشگاه پاکسازی نشوند، ساختمان مرکزی را ترک نمی کنند.

بعد از این اقدام، گروه های دانشجویی طرفدار جمهوری اسلامی که پاسداران مسلح از آنها حمایت می کردند، سعی در اشغال مراکز دانشگاهی در نقاط مختلف کشور نمودند که البته در همه جا با مقاومت دانشجویان مواجه شدند. معلوم شد که قهر رفسنجانی در دانشگاه تبریز، در واقع پیش در آمدی برای اجرای نقشه اصلی رژیم در مورد دانشگاه های سراسر ایران بود. فضای دانشگاه ها در سراسر ایران ملتهب شده بود و در چنین اوضاعی، برای جمهوری اسلامی حال نوبت دانشگاه ها رسیده بود تا با یورش به دانشجویان و به راه انداختن خون در صحن دانشگاه ها این مراکز را که سنگرهای آزادی برای مردم ایران بودند، کاملاً به تصرف خود در آورند. به دنبال رویدادهای پیش آمده، در ۲۹ فروردین خمینی سخنرانی تندی در رابطه با دانشگاه ها کرد و خواهان تصفیه دانشجویان آزادیخواه از دانشگاه ها شد. به دنبال این امر شورای انقلاب و بنی صدر رئیس جمهور رژیم، پس از دیدار با خمینی با لحن بسیار تند و شدید به دانشجویان اولتیماتوم داده و مهلتی سه روزه برای گروه ها و احزاب سیاسی جهت تعطیل دفاتر خود در دانشگاه های سراسر کشور تعیین کردند. در شهرستان ها امام جمعه های مزدور و دروغگوی حکومت مدعی "سنگر بندی" فداییان در دانشگاه ها و مثلا کار گذاردن "تیربار" در بالای ساختمان دفتر دانشجویان پیشگام در دانشگاه اهواز شدند. ماشین جنگی حکومت در حال نقشه برای سرکوب و تسخیر دانشگاه ها حتی به قیمت کشتار دانشجویان بود.

یکی از نکاتی که باید در این زمینه برای آگاهی نسل جوانتر بگویم این است که این تعرض جنایتکارانه و تاریخی توسط مهره های جیره خوار حکومت نظیر عبدالکریم سروش و همپالگی های آنان زیر نام باصطلاح "انقلاب فرهنگی" تئوریزه شد و همانطور که می دانیم برخی از این مهره ها نظیر سروش بعدها با ادعای کندن از رژیم به لباس اپوزیسیون درآمده و به خارج کشور صادر شدند تا در اینجا به انجام خدمات مستقیم و غیر مستقیم خویش برای نظام حاکم علیه مردم مشغول شوند. باز هم باید در اینجا تاکید و یادآوری کنم که در حالی که یکی از پرچم داران یورش وحشیانه به دانشگاه ها بنی صدر رئیس جمهور آن زمان بود، وی بعدها در خارج از کشور تلاش می کرد خود را دمکرات جلوه داده و دست های خونین اش را در این واقعه لاپوشانی کند. در مورد اپورتونیست های رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق هم آنها طبق معمول به جای محکوم کردن کل رژیم ضد خلقی حاکم، یک جناح آن را مورد انتقاد قرار داده و "هجوم به دانشگاه ها" را "تاکتیک نسنجیده"، "رهبری حزب جمهوری اسلامی" جلوه دادند. بعد هم با خوش خیالی ظاهری، آن را تاکتیکی خواندند که "محکوم به شکستی قطعی و مفتضحانه" می باشد.

پس از تدارکات و یورش های اولیه، طرفداران خمینی با همراهی پاسداران مسلح در همه مراکز دانشگاهی، دانشجویان مخالف رژیم را مورد حملات وحشیانه و خونین خود قرار دادند و ضمن درگیری با آنها وحشیانه سرکوبشان می کردند. جدا از تبریز در تهران، مشهد، شیراز، اهواز، بابلسر و ... درگیری های بزرگی رخ داد. در دانشگاه تربیت معلم تهران این درگیری ها بی اندازه شدید بود. در اهواز هم که یکی از دلیرانه ترین صحنه های نبرد بین دانشجویان دختر و پسر مبارز علیه اشغالگران دانشگاه رقم خورد، آنها دانشجویان را چنان سلاخی کردند که اجساد روی هم تلنبار شده بودند. تعداد بسیار زیادی از دانشجویان در سراسر کشور مجروح شدند و آسیب های فراوانی به آنها وارد شد. جمهوری اسلامی اینگونه با کشتار دانشجویان مخالف رژیم و مجروح کردن بسیاری از آنها، ضد "انقلاب فرهنگی" خود را عملی نمود. پس از آن دانشگاه های سراسر کشور در خرداد ماه کاملاً بسته شدند. جالب است بدانیم که در جریان این رویداد خونین، دانشجویان هوادار حزب توده همچون همیشه "محکم و استوار!" همسو با جمهوری اسلامی در صحنه ایستاده بودند. آنها که پیش از این خود را در جمع دانشجویان مبارز و آزادیخواه جا داده بودند با اولین اخطار از طرف جمهوری اسلامی دانشگاه را ترک کردند. دانشجویان هوادار مجاهدین هم با اینکه در آغاز در کنار دیگر دانشجویان بودند و در مقاومت علیه ایادی رژیم شرکت داشتند اما پس از بیانیه شورای انقلاب خمینی مبنی بر الزام تعطیل دفاتر دانشجویان در دانشگاه ها، اطلاعیه ای مبنی بر عقب نشینی خود صادر کرده و عقب نشستند. بنابراین، آنها نیز به این شکل میدان را

خالی کردند، چرا که می بایست به خیال خود در رابطه با جناح بندی درون حاکمیت، بنی صدر را تقویت کنند. دانشجویان پیشگام که بسیاری از آنها با عشق به فدائی راستین و انقلابی به نادرست هوادار سازمانی بودند که تابلوی چریکهای فدائی خلق را با خود حمل می کردند، در تمام مدت در صحنه مبارزه و مقاومت علیه پاسداران مهاجم قرار داشتند و بار مهمی از این مقاومت هم بر دوش آنها بود. اما آنها نیز پس از مدتی مقاومت با تغییر موازنه موجود و با توجه به خط مماشات طلبانه سازمانی که از آن طرفداری می کردند و بر اساس رهنمود سازمانشان که هرگز فکر مقاومت و مبارزه با اعمال جنایتکارانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی را هم به خود راه نداده بود، دفاترشان را تخلیه کردند. بدین سان، جریانات اپورتونیست و سازشکار راه را برای پیروزی دانشجویان مسلمان هوادار خمینی هموار کردند و بنی صدر در آخرین روز التیماتومی که مقامات حکومت داده بودند در دانشگاهی که اکنون زمینش با خون دانشجویان آزادیخواه و طرفدار توده های ستمدیده رنگین شده بود حاضر شد و در میان افرادی که در آنجا جمع کرده بودند سخنرانی کرد و بر درستی و ضرورت انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی تاکید نمود. این به اصطلاح انقلاب فرهنگی که طراح و مجری اش کلیت جمهوری اسلامی بود و نه یکی از جناح هایش، علاوه بر به جا گذاشتن تعداد بی شماری کشته و مجروح، با اعدام های بعدی از دانشجویان و دیگر جوانان انقلابی همراه شد و بالاخره با تعطیل طولانی مدت دانشگاه ها و اخراج صدها استاد و تصفیه هزاران دانشجوی مبارز و آگاه به سرانجام رسید.

پرسش: از کشته و مجروح شدن دانشجویان گفتید آیا در این زمینه آماری وجود دارد؟ به خصوص که بنی صدر در زمانی که در خارج از کشور بود مدعی بود که آمارهایی که در مورد کشته شدگان داده شده نادرست و اغراق آمیز بوده است.

پاسخ: تا جایی که من می دانم درگیری نهایی دانشجویان مخالف با طرفداران جمهوری اسلامی حداقل دو روز به درازا کشید. روحیه مقاومت دانشجویان بسیار بالا بود. من در آن روزها در تهران مدام در جلو و دور و بر دانشگاه تهران حضور می یافتم و خودم به عینه شاهد وحشیگری های طرفداران خمینی و مقاومت قهرمانانه دانشجویان بودم. در این جریان حتی دانش آموزان طرفدار سازمان های مبارز فعالانه شرکت داشتند و به رغم وحشیگری های حزب الهی ها زنجیرهای ایمنی اطراف دانشگاه تشکیل داده بودند. در دانشگاه تهران که تقریباً از آخرین سنگرهای بود که به دست نیروهای رژیم افتاد از ۵ کشته و ۷۰۰ نفر مجروح خبر می دادند. بیشتر مجروحان مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند. حتی روزنامه کیهان در گزارشی که از درگیری دانشگاه تهران داد به ۳ کشته و ۳۴۹ نفر مجروح اذعان نمود. در دانشگاه جندی شاپور اهواز نیز چند تن از دانشجویان مبارز با یورش قمه بندان و ساطور بدستان رژیم که توسط احمد جنتی امام جمعه مزدور رژیم رهبری می شدند کشته و شمار بزرگی از دانشجویان و دانش آموزان حامی آنها زخمی شدند. به هر حال مثل هر رویداد دیگری رژیم آمار واقعی را منتشر نکرد و امکانات نیروهای انقلابی هم برای ارائه یک آمار دقیق ضعیف بود و هست. اما جدا از این واقعیت بر اساس اخبار و گزارشاتی که خواندم در دانشگاه شیراز نزدیک به ۳۰۰ دانشجو و در مشهد بیش از ۲۵۰ نفر مجروح شدند. از دانشگاه جندی شاپور اهواز هم گزارشاتی دیدم که حد دناوت و وحشیگری مزدوران خمینی به خصوص در اذیت و آزار دختران دانشجو را نشان می داد. البته بعدها برخی گزارشات از ۳۸ کشته در دانشگاه های تهران، اهواز، گیلان، مشهد، شیراز و زاهدان خبر دادند.

پرسش: از مماشات رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق در رابطه با "انقلاب فرهنگی" جمهوری اسلامی گفتید. این امر خود را چگونه نشان داد؟

پاسخ: اول این را بگویم که از نظر اصولی شما نمی توانید از سازمانی که یک باند سازشکار و مماشات طلب با نظرات حزب توده ای در رأس و رهبری اش قرار گرفته و فرد خط دهنده اش هم کسی است که هدفی جز دست یابی به قدرت، حال در هر سطحی ندارد_منظورم فرخ نگهدار است که امروز دیگر ماهیتش برای همگان آشکار شده و یکی از منفورترین چهره ها در ایران به شمار می رود_ انتظار برخورد قاطع و مبارزاتی با رژیم حاکم و دشمنان مردم داشته باشید. حتی پیش از یورش خونین جمهوری اسلامی به دانشگاه ها دیدیم او و باندش چه خیانتی به خلق مبارز ترکمن صحرا کردند. آنها که اساساً اهل جنگ و مبارزه با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نبودند در دانشگاه هم هیچ برنامه مقاومتی برای دانشجویان هوادار سازمانشان نداشتند. بعداً در مورد این موضوع بیشتر توضیح می دهم.

در اینجا فقط این را بگویم که بر اساس واقعیت هائی که امروز رو شده است، رهنمود ختم مقاومت دانشجویان پیشگام را_که همانطور که اشاره کردم وزنه مهمی در دانشگاه ها بودند_ همین فرخ نگهدار به مسئولین پیشگام داده بود. یکی از مسئولین دانشجویان پیشگام که بعد از پایان یورش جمهوری اسلامی به دانشگاه ها، در یک مناظره تلویزیونی هم به عنوان نماینده ای از سوی سازمان دانشجویان پیشگام شرکت کرد، به نام ف. تابان پس از گذشت سالیان در گفتگویی با سایت اخبار روز در مورد برخی وقایع مربوط به آن روزهای حساس تاریخی سخن گفت. او مطرح کرده است که در آخرین روزهای مقاومت، اعضای مرکزیت پیشگام در خانه انوشیروان لطفی جمع شدند و در آن جلسه "برخی از دانشجویان نسبت به عقب نشینی مساله دار بودند و حتی به چنین تصمیمی اعتراض می کردند". در آن جلسه فرخ نگهدار هم از طرف رهبری سازمان حضور داشت که "نظر سازمان را مبنی بر عقب نشینی اعلام کرد". در گفته های ف. تابان معلوم می شود که جانیان جمهوری اسلامی قبل از آغاز حمله به دانشگاه ها فرخ نگهدار و باندش را در جریان امر قرار داده بودند. او در ادامه گفتگوش در مورد فرخ نگهدار می گوید: "نماینده سازمان فدایی از مذاکراتی که بین رهبری سازمان و

نمایندگان آقای بنی صدر صورت گرفته بود گزارشاتمی داد. این مذاکرات در تمام بعد از ظهر ادامه داشت. مطابق این گفتگوها قرار شده بود عقب نشینی دانشجویان پیشگام همراه با شروطی باشد. از جمله شروطی که الان به یاد من مانده است، یکی آن بود که بیانیه ی دانشجویان پیشگام پیرامون انقلاب فرهنگی و دلایل واگذاری دفاتر خود را از رادیو بخوانند". پس فرخ نگهدار با همان روحیه صنفی کاری که ما در زندان از او سراغ داشتیم به یک معامله ننگین با نمایندگان رژیم حاکم دست زده بود. او با نمایندگان بنی صدر توافق کرده بود که دانشگاهها تماماً به تصرف جمهوری اسلامی در آید و خواست خمینی مبنی بر "عدم وابستگی دانشگاهها به احزاب، کمونیسم و مارکسیسم" عملی شده و مراکز دانشگاهی برای تدوین "علوم عالی اسلامی" آماده شوند و در عوض سازمان به این دلخوش خواهد بود که بیانیه اش در رادیو خوانده شود و نماینده "پیشگام" اش هم در مناظره تلویزیونی شرکت داده خواهد شود. البته دیگر به روی خودشان هم نیاوردند که بعد از کشتار دانشجویان و تسخیر دانشگاهها، رادیوی جمهوری اسلامی بیانیه این سازمان را نخواند. این برخورد صرفنظر از ماهیتاش درست بیانگر همان روحیه صنفی کاری بود که ما در زندان همواره در مورد این فرد شاهدش بودیم. این برخورد در مورد فرخ نگهدار و همدست اش ماشاالله فتاپور آنقدر برجسته بود که طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه در زندان به نگهدار و فتاپور به جای "سیاسی کار"، "صنفی کار" می گفتند. نگهدار خود این روش را در زندان عادل آباد شیراز چنین جمع بندی می کرد. در فعالیت های صنفی خواستی را مطرح می کنیم و برایش نیرو بسیج کرده و مبارزه می کنیم. ولی بعد با گرفتن خواست کمتری مبارزه را به پایان می رسانیم. معنای عملی پیشبرد این خط منحط در مورد "انقلاب فرهنگی" جمهوری اسلامی مختصراً این بود که، جمهوری اسلامی به دانشگاهها یورش برده تا این مراکز را از دانشجویان مخالف و چپ تصفیه کند. اما ما با شرط خواندن متن یک بیانیه در رادیو و یک مناظره تلویزیونی، دانشگاهها را در دست در اختیار جانپان "انقلاب فرهنگی" قرار می دهیم و به نیروهایمان هم می گوئیم که عقب نشینی ما بدون قید و شرط هم نبوده است! این روش اگر در مبارزات صنفی دانشجویی هم در زمانی و شرایطی کاربردی داشته باشد در مبارزه سیاسی و در رودررویی نیروهای انقلابی با ضد انقلاب حاکم تنها رسوائی به بار می آورد، همانطور که آورد و دست چنین رهنمود دهندگانی را به خون دانشجویان مبارز جانباخته آلوده نمود. البته این را هم نباید فراموش کنیم که دار و دسته فرخ نگهدار و تفکری که بر آنان حاکم بود همواره برای اینکه سازشکاری خود را لاپوشانی کنند لگدی هم به نیروهای انقلابی از جمله چریکهای فدائی می زدند و با آنارشییست جلوه دادن آنها، می کوشیدند خود و سیاست های ضد انقلابی خویش را منطقی و معتدل و واقع بینانه جا بزنند.

پرسش: مگر در این جریان هم دوباره علیه چریکهای فدائی سم پاشی کردند؟

پاسخ: معلومه. این کار همیشگی این دار و دسته است. حدود یک هفته بعد از این ماجرا در نشریه کار شماره ۵۶ به تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ در مطلبی تحت عنوان "زمینه های تهاجم به دانشگاهها و جمعبندی تجربیات اخیر دانشجویی" جهت لاپوشانی سیاستهای مماشات طلبانه خود تا توانستند به خود امتیاز داده و دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق را مسبب تعرض و کشتار رژیم جا زدند. در آن به اصطلاح جمعبندی نوشتند: **"بزرگترین تجربه پیشگام آن بود که دریابد که به حساب آوردن دستجات بی مسئولیت و آنارشییست نظیر پیکار و عدم طرد جدی و پیگیرانه دار و دسته هوادار اشرف دهقانی ممکن است بزرگترین ضربات را به جنبش دانشجویی و اساساً جنبش کمونیستی ایران وارد آورد"**. همانطور که ملاحظه می شود اینها سازشکاری خود و رهنمود عدم مقاومت و عقب نشینی را با روحیه تمام به حساب این گذاشتند که: "پیشگام ضمناً تصمیم گرفت در جریان مقاومت به مذاکره با مقامات دولتی برای گرفتن تضمین های لازم اقدام کند" و سپس موضوعی را عنوان نمودند که تماماً خط سیاسی رسوای آنها را بر ملا ساخت. این خط سیاسی رسوا آن بود که آنها به هر قیمتی می خواستند "شرایط فعالیت علنی" برای خود را از دست ندهند. این امر در جملات زیر در همان "جمعبندی" آشکار است. در همانجا نوشتند: "هدف از اجرای این تاکتیک بیش از همه طرح مساله دانشگاهها برای مردم و افشاگری پیرامون آن بود. اما نه به هر قیمت. اما نه به قیمت ضربه زدن به شرایط فعالیت علنی". یعنی به آشکاری گفتند که هدفشان از دست ندادن امکان فعالیت علنی است. یعنی تا جایی با رژیم مبارزه می کنیم که به فعالیت علنی مان ضربه ای وارد نشود. خوب از چنین نیرویی و با چنین تفکری مگر می شود انتظار مبارزه انقلابی و سازش ناپذیری داشت؟ من دیگر به این نمی پردازم که در مدت زمان کوتاهی چه بر سر سراب ادامه فعالیت علنی ذهنی فرخ نگهدار و شرکاء آمد و اصولاً اگر حکومت ذره ای به حقوق دمکراتیک مردم نظیر فعالیت علنی نیروهای مخالف اعتقاد داشت که دیگر برای بستن یکی از مهمترین محل های انجام فعالیت علنی حمام خون به راه نمی انداخت.

پرسش: در همان زمان ها خمینی فرمان تشکیل شورای انقلاب فرهنگی را داد تا برای بازگشائی دانشگاهها برنامه ریزی کنند. اینها چه کسانی بودند؟

پاسخ: بعد از یورش جمهوری اسلامی به دانشگاهها که همانطور که گفتم جنایتکاران حاکم با وقاحت تمام آنرا "انقلاب فرهنگی" خواندند خمینی ۷ نفر را به عنوان شورای انقلاب فرهنگی انتخاب کرد. این ۷ نفر عبارت بودند از ۱_ عبدالکریم سروش، ۲_ حسن حبیبی، ۳_ محمد جواد باهنر، ۴_ شمس آل احمد، ۵_ مهدی ربانی املشی، ۶_ جلال الدین فارسی، ۷_ علی شریعتمداری. اینها وظیفه داشتند دانشگاهها را از استادان و دانشجویان مخالف جمهوری اسلامی تصفیه و شرایط بازگشائی این مراکز را تعیین کنند. **(ادامه دارد)**